

فلسفه حقوق

ژرژ دل وکیو

ترجمه

دکتر جواد واحدی

وکیل دادگستری

استاد درس آیین دادرسی مدنی

دانشگاه تهران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
مجموعه علوم انسانی
رتال

ژرژ دل وکیو (۱) حقوقدان معروف
ایتالیایی رانحت عنوان تاریخ فلسفه
حقوق قبلا ترجمه کرده و بچاپ
رسانیده ایم . اینک که قسمت دوم آن
تحت عنوان فلسفه حقوق ترجمه و آماده
برای چاپ است ، چند بخش آنرا در این
مجله از نظر خوانندگان گرامی
می گذرانیم :

1) Prof. Georges Del Vecchio.

مفهوم حقوق

لزوم تعریف . چنانکه قبلاً گفته ایم، در نظام فعلی ما، نخستین کوشش بدست دادن تعریف منطقی حق است .

بطور تقریب ، همه کس می داند حق چیست . ولی تعریف دقیق آن مشکلات قابل ملاحظه ای ایجاد می نماید . دلیل آن اینکه از تحقیقات زیادی که در این زمینه بعمل آمده ، تا کنون نتیجه ای که قبول عامه یافته باشد ، حاصل نگردیده است . کانت (۱) می گفت :

«حقوقدانان هنوز در پی آنند تا مفهومی را که از حق دارند ، تعریف نمایند.» این گفته شاید هنوز هم تمام ارزش خود را از دست نداده باشد .

ولی این جستجو، با همه اشکالات، اجتناب ناپذیر است؛ زیرا اگر مفهوم عام و مبهم حق گاهی برای بعضی هدفهای خصوصی کافی باشد، در هدفهای عالی شناسایی ، بهیچوجه نظر ما را تأمین نمی نماید . همه کس به آسانی می تواند بروزات معمولی حقوقی را بصورتی که وجود دارند ، بشناسد . ولی در مقابل مسایل عالی و کلی ، یعنی وقتی بحث از کار برد صحیح فکر در نظام دانش و تعیین عناصر اساسی آن و تشخیص آن از اشیای دیگر یا مقولات مشابه است ، شكوك و مشکلاتی ظهور می نمایند که مفهوم معمولی حق هیچوقت قادر بر رفع آنها (مشکلات و شكوك) نبوده است . برای مثال می توانیم به اموری مانند تشخیص بین تکلیف حقوقی و تکلیف اخلاقی ، مسئله قابلیت اجبار حق ، شكوك حاصل از وجود حقوقی که ناشی از از غیر دولت باشند ، یا از ماهیت حقوق کلیسا و حقوق بین المللی و غیره ، فکر کنیم . برای حل این گونه مسایل ، اقدام بیک مطالعه مرتب (۲) حق ضرور است که هیچیک از علوم حقوق در معنای محدود خود، و بعبارت بهتر ، هیچیک از علوم حقوق موضوعه ، قادر به آن نیست . چه موضوع هر یک از این علوم، چنانکه

1) Emmanuel Kant.

2) Systematique.

چنانکه دیده‌ایم، فقط مطالعه جزئی از حقیقت حقوقی است و حال آنکه تعریف منطقی باید کلیه نظامهای حقوقی ممکنه، حتی نظامهای غیر موضوعه را دربر گیرد؛ و بعبارت دیگر، تعریف مزبور باید حد ممکن تجربه حقوقی را تعیین نماید.

حالات شك. اگر برای رسیدن به تعریف حق، و دانستن اینکه حق چیست، تاریخ را مورد استفاده قرار دهیم، مطلوب را بدست نمی‌آوریم. چه پاسخ تاریخ در این مورد، توضیح دگر گونیهای متعدد مقررات و موسسات حقوقی ملل مختلف است که طی تحولات پی‌درپی خود، با آن مواجه بوده‌اند. بنابراین، تاریخ تعریف حق را بدست نمی‌دهد، بلکه بتعداد نظامهای حقوق وضعی و مراحل بسط و توسعه‌شان، حقوق در اختیار مقرر می‌دهد.

این توجه ابتدایی، حتی درازمنه دور، قابل اجتناب نبوده و حال آنکه، در آن ازمنه، معارف تاریخی بطور قطع محدودتر از عصر ما بوده است. و بخصوص همین توجه است که موجب جنبشهای شک‌انگاری، نسبت به وجود حق و مفهوم کلی حقوق، شده است.

این حقیقت که حق چیزی متغیر و منوط به اراده آزاد است، دلیل عمده سوفسطاییان برای کوبیدن حکومت قانون بوده است. فلسفه شکاکان نیز، بعد-ها، از این اختلافات و تناقضات نظامهای مختلف حقوقی، بطور کلی، برای اثبات عدم امکان معرفت استفاده نمود. از میان ایرادات (براهین) دهگانه که بوسیله آنها مکتب شکاکان- که رئیس آن پیرهون^(۱) بود- عادت داشت تعلیق هر قضاوتی را توصیه کند (یعنی سکوت و امساک از تائید هر امری)، یکی بخصوص مبتنی بر- اختلافاتی است که میان سازمانهای حقوقی، عادات، معتقدات و قوانین موجود است. و از این امر نتیجه می‌گرفتند که امکان ندارد بتوان چیزی را، فی‌نفسه، حقیقه عادلانه یا غیر عادلانه معرفی نمود؛ بلکه تائید عادلانه بودن- یا غیر عادلانه بودن- فقط در مورد بعضی سازمانهای حقوقی، قوانین و رسوم و عادات

1) Pyrrhon.

این جریان ، بعداً ، نزد آکادمیهای (۱) دوم و سوم ، مجدداً ظاهر گردید؛ گرچه مذهب شك اینان سطحی تر از آن پیرهون بود. از اضطراری که در رم بوسیله مجادله و بحث (۲) کارنئاد و سیرین (۳) ، فرستاده یونانیان بعنوان سفیر کبیر ، بمنصه ظهور رسید ، همه آگاهیم . هم او بود که عقیده داشت معیار عدل بر- طبیعت پایه نگرفته است (اصطلاحات «کسرم و سرد» و «تلخ و شیرین» چون زاییده طبیعت اند ، تغییر ناپذیرند ؛ ولی ، اصطلاحات «عدل و ظلم» از این قبیل نیستند).

همین نظام فکری نزد شکاکان فرانسوی قرنهای شانزدهم و هفدهم میلادی دوباره ظاهر می گردد. مونتئی (۴) از خود می پرسد : «چه لطفی ممکن است در ارتکاب جنایت ، بوسیله جریان رودخانه ، وجود داشته باشد؟» ؛ و پاسکال (۵) در همین زمینه توجه می دهد : «سه درجه عرض جغرافیایی کلیه نظامهای حقوقی را زیر و زبر می کند» .

این نحوه افکار گرچه تقریباً بطور متناوب ، ظاهر می شوند ، پیوسته مبین يك مرحله گذران فکری بوده اند و بس . مذهب شك قادر به ارضای نفس آدمی نیست ؛ چه ضمیر انسان ، در وجدان خاص خود ، دلیل قطعی و غیر قابل انکاری برای وجود و قابلیت شناسایی می یابد . این پایه و اساس قابل حذف شدن نیست و حتی ، اگر مانند دکارت (۶) ، به حدنهایی شك و تردید برسیم ، باز لطمه ای به آن وارد نمی آید . چه بر طبق همان استدلال دکارتی : «اگر من شك می کنم ، بوسیله همین شك کردن ، من فکر می کنم . و بعبارت دیگر ، من بعنوان موجود متفکر

- 1) Académie.
- 2) Dialectique.
- 3) Carnéade de Cirène.
- 4) Montaigne.
- 5) Pascal.
- 6) Descartes.

وجود دارم .

کار تازه سازندگی منطقی که در پی روش انکاری شکاکان پیش می آید ، ممکن است بر حسب ضوابط گوناگون ، بطرق مختلف انجام بگیرد، کما اینکه صورت هم پذیرفته است ؛ ولی بطور خلاصه ، هدف باین شکل باقی می ماند : رفع تناقضات دنیای تجربی ، بوسیله يك اصل عقلی واحد؛ و بعبارت دیگر ، تقلیل دگرگونیهای زیاد و ناپایدار حقوق تاریخی بیک مفهوم ثابت و کلی .

فکر حقوق طبیعی . عجب اینکه همان دلایلی که شکاکان از منته مختلف برای کوبیدن وجود حقوق طبیعی بکار برده اند، عیناً بوسیله متفکران دیگر ، برای تأیید حقوق مزبور ، مورد استفاده قرار گرفته است . وجود سازمانهای حقوقی متناقض ، در قلمرو تاریخ ، این متفکران را بر آن داشت که خود را بمرحله عالیتری برسانند؛ باین معنی که به قبول يك ضابطه مطلق و مطلوب ، از حق و عدالت ، تن در دهند که مستقل از مسئله ضمانت اجرای وضعی بوده فوق تغییرات امور باشد .

ادراك فکر عدالت مطلق ، یکی از خواستههای اساسی وجدان است . اگر غیر از این فکر کنیم ، دچار امر غیر قابل قبول تعلیق حقیقت و عدالت ، بمیل و تفنن این و آن ، می شویم ؛ امری که مدتها قبل از طرف سیسرن^(۱) توجه داده شده است ؛ آنجا که می پرسد : «اگر يك قانونگذار یا يك حاکم جابر یا حتی گروه کثیری از مردم ، آدم کشی یا سرقت را صحیح و عادلانه اعلام نمایند ، آیا این اعمال متصف بچنین اوصافی می شوند ؟»

معیار مطلق عدل ، بنا بر سنت موجود ، بنام «حقوق طبیعی» نامیده می شود ، یعنی بر کیفیت ساختمان خود اشیا پایه گرفته است ، نه بر صرف میل و تفنن قانونگذار . این مفهوم از راه مقتضیات مختلف ، و گاهی متناقض ، بدست آمده است . یعنی گاه عکس العمل ضد عدالت وضعی موجب تلاش برای یافتن يك عدالت عالیتری گردیده ؛ و زمانی توجه به یکنواختی پاره ای از قواعد حقوقی

1) Cicéron.

ملل مختلف، سبب این امر گردیده است. و اما در مورد اثبات حاکمیت حقوق طبیعی، گاهی با توجه باین مطلب که حقوق مزبور بر اراده و عقل الهی پایه گرفته است، بآن جنبه ملکوتی داده اند و زمانی، بر عکس، وجود حقوق مورد بحث را از طریق مفروضات عقلی به ثبوت رسانیده اند.

رابطه بین اوامر عدل طبیعی و قواعد حقوق موضوعه نیز، بر حسب مغایرت تمایلات فکری، و همچنین بر حسب اعصار تاریخی، بصور مختلف مورد توجه قرار گرفته است. از اینجاست که گاهی (فی المثل در دوره انقلاب کبیر فرانسه) بین دو تعریف مورد گفتگو، یعنی حقوق طبیعی و حقوق وضعی، یک عدم موافقت عمیق و تقریباً غیر قابل التیام بچشم می خورد. در بعضی دیگر از ادوار (مثلاً نزد حقوقدانان رومی) تنهافرقی که بین دو حقوق مزبور وجود داشته، چیزی شبیه باختلاف بین نوع و جنس بوده است. و یا نزد بعضی، مانند هگل (۱)، دو نظام حقوقی مزبور تجلیات دو گانه یک حقیقت تلقی گردیده اند.

با همه این اختلافات، فکر حقوق طبیعی، همواره همراه بشریت بوده است. و این مسئله واقعاً در خور تحسین است که با وجود دگرگونیهای شیوه ها و استدلالها، باز هم نتایج حاصله، بطور کلی، یکی هستند.

مثال بارز این مطلب بهم رسیدن عقاید کانت و اسپنسر (۲) است. گرچه این دو با مقدمات کاملاً مغایر کار خود را شروع کرده اند، باین معنی که یکی از عقل مطلق آغاز نموده و دیگری ملاحظات تجربی قوانین طبیعی (مادی) زندگی را مبنای مطالعات خویش قرار داده، معیناً دستورهای (۳) حقوق طبیعی که به آن رسیده اند، تقریباً یکی می باشند. کانت می گوید: «سلوک خارجی تو باید بنحوی باشد که کاربرد اراده آزادت بتواند با آزادی همه مردم، بر طبق یک قانون جهانی، جمع شود.» و اسپنسر معتقد است: «هر کس مختار است، آنچه اراده می کند، انجام

1) Hegel.

2) Spencer.

3) Formule

دهد، بشر طایفه‌ای که به عین این آزادی که سایر مردم نیز دارا می‌باشند، لطمه‌ای وارد نسازد.»

اعتراضاتی که اخیراً نسبت به حقوق طبیعی بعمل آمده، اساس محکمی ندارند. این اعتراضات حقوق طبیعی را از این نظر مورد نقد قرار داده‌اند که حقوق مزبور، در همه ازمه، مورد تأیید و قایع قرار نگرفته و لذا، جز یک تصور چیز دیگری نیست. برای مثال می‌گویند: «حقوق طبیعی بشر را آزاد می‌خواهد و حال آنکه می‌بینیم، برده همواره وجود داشته و دارد.»

بطور خلاصه، حقوق طبیعی را از این حیث مورد سرزنش قرار می‌دهند که چرا بدون نیست. باید جواب داد که حقوق طبیعی اساساً از حقوق بدون جدا و مشخص است؛ بخصوص از این جهت که مؤید اصلی از علم الفرائض^(۱) می‌باشد، یعنی نشان دهنده آنچه باید باشد، اگرچه آنچنان نباشد. بنا بر این، حقوق طبیعی به این جهت که دارای ضمانت اجرای مطلوب عالی است، وجود دارد؛ و تجاوزاتی که در عمل باین حقوق وارد شده، بضمانت اجرای فوق لطمه‌ای نمی‌زند. تجاوز نسبت به پدیده صورت می‌گیرد و خللی بقانون که فوق پدیده قرار دارد، وارد نمی‌آورد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

1) Déontologie.